

نایپلئون کبیر

رؤیای کرس

پس از آنکه بناپارت بدینطریق از دشمنی خونین (پائولی) اطمینان حاصل نمود شروع بطرح نقشه انتقام کرد. اتفاقاً زمینه هم از هر حیث برای این انتقام فراهم بود زیرا سران انقلاب در پاریس نسبت بفعالیت مزورانه پائولی ظنین شده بودند و بنابراین بناپارت توانست به آسانی نائره انتقام را برافروزد بدین ترتیب که در باشگاه جمهوریخواهان (تولن) که قسمت اعظم آنها از همراهان جدی وی بودند نطق پرشوری ایراد کرد و پائولی را بمنزله خائن معرفی نمود و باشگاه تولن هم بیدرنگ مراتب را به پاریس گزارش داد.

در حدود چند هفته بود که سه تن از نمایندگان حکومت مرکزی در کرس فعالیت پائولی را جدأ مورد توجه و تقریباً او را تحت نظر قرار داده بودند. این نمایندگان در (باستیا) مشغول تحقیقاتی بودند که در روز اول آوریل حکم دستگیری (پائولی) و همدست معروفش (دی بر گو) از طرف دولت مرکزی صادر شد. پائولی تصمیم گرفت که متوسل بزور شود و باوقیعت آنکه هست در مقابل دولت مقاومت نماید ولی یقین حاصل کرد که این آتش را بناپارت روشن کرده است و ایستادگنی در مقابل دولت قبل از نابود کردن ناپلئون کار آسانی نیست و بهمین جهت برضد بناپارت اعلان جنگ خونینی داد (پائولی) نه تنها زمامدار مطلق العنان کرس بود بلکه در سرتاسر جزیره وجهه و محبوبیت بیمانندی داشت و بهمین جهت بمحض اینکه مردم کرس از دشمنی وی باناپلئون آگاه شدند خانواده بناپارت را تکفیر نمودند وضع ناپلئون در آژاکسیو سخت وخیم و بنابراین تصمیم گرفت بیدرنگ به نمایندگان دولت در (باستیا) ملحق گردد و بهمین جهت

با زبردستی بی نظیری که بعداً جریان آنرا شرح خواهیم داد (آژا کسیو) را ترک گفت و پس از آنکه دوبار با تهور خارق العاده ای از چنگال مرگ‌رهای یافت خویشان را به باستیا رسانید. با اینهمه خانه بناپارت بدست هواخواهان پائولی طعمه حریق گردید و تبدیل به تلی از خاکستر شد و خوشبختانه ناپلئون قبلاً به مادرش اعلام خطر نموده بود و (لیتیزیا) نیز از مدت‌ها قبل این اوضاع را پیش بینی میکرد مگر نه لیتیزیا بود که در بحبوحه تلاش ناپلیون برای عملی کردن رؤیای کرس به پسرش چنین گفته بود: «کرس بیش از یک صخره بی برکت و یک قطعه خاک ناچیز نیست و حال آنکه فرانسه برعکس پهناور و ثروتمند و پرجمعیت است و اینک در آتش هرج و مرج میسوزد... آری پسر من! فرانسه مجمر مقدسی است که بدان میارزد آدمی خود را در آن بسوزاند!»

باری خانواده ناپلئون بموقع از آژا کسیو فرار کردند و در (کالوی) رحل اقامت افکند و در آنجا دوست وفاداری بنام (کیمیگا) آنها را از مرگ نجات داد و بالاخره توانست خود را بازحیات فراوان به ناپلئون ملحق سازد و بنابراین روز دهم ژوئن ۱۷۹۳ ناپلئون با تمام اعضای خانواده اش با کشتی بطرف فرانسه رهسپار گردید.

چه مهاجرت میمونی! با اینهمه (لیتیزیا) حقایق را نیک پیش بینی کرده بود زیرا ناپلئون وقت خود را زیاد صرف عملی ساختن رؤیای کرس و جانشینی (پائولی) نموده بود. آری بناپارت از دور راه مرتکب اشتباه شده بود. نخست اینکه پائولی طوری طی سالیان متمادی مقام خود را در کرس مستحکم ساخته بود که طرد وی به آسانی میسر نبود و دوم اینکه بفرض رسیدن به مقصود کرس هرگز نمیتوانست آتش خاموش نشدنی جاه طلبی ناپلئون را فرو نشانند و او را به اوج سعادت و کامیابی رساند. چگونه ناپلئون بنیان گذار، ناپلئونی که عرصه جهان را برای ابراز فعالیت و استعداد خداداد خویش تنگ میدیدمیتوانست با جزیره کوچکی بسازد که دائماً دستخوش رزمهای داخلی و فاقد هر گونه ثروت سرشار بود و حتی از عهده ایجاد ارتش نیرومندی که بتوان با آن اساس یک امپراطوری را پی نهاد بر نمی آمد؟ آیا ناپلئون میتوانست آژا کسیو را تبدیل

به هسته مرکزی امپراتوری بزرگی در کنار دریای مدیترانه کند؛ خیر؟
چنین تصویری بعید مینماید: نابلئون فقط گول سخنان (ژان ژاک روسو) را
خورد که گفته بود:

این جزیره کوچک روزی دنیا را درشدر حیرت خواهد افکند ...

اما حقایق تلخ که تنها از تجربه بدست می آید دیدگان سرباز پرشور
را نسبت به چگونگی حقیقت زندگی بگشود و دریافت که زیاد فریفته فلسفه و
افکار متشمت خیال بافان شده است و به همین جهت از سال ۱۷۹۱ در ایمانش
نسبت به روسو، تزلزل محسوس حاصل شد و یقین کرد جزیره کوچک
کرس که همواره میدان تاخت و تاز پرتی (Peretti) ها و پیرالدی (Peraldi)
هابوده و بزرگترین افتخار در آن عبارت از سرکوبی یک خانواده مخالف و یا
یک قبیله مهاجم است برای جولان روح پرشور وی میدانی بس تنگ و محدود
است و کرس هر قدر هم نیرومند باشد نمیتواند پایه بنیانهای شگرف و تأسیسات
جاودان وی شود و برای قیصر آینده که باید روم را احیاء کند و دنیائی را بلرزد
در آورد تنها یک پایگاه وسیع و محکم وجود دارد و آن کشور فرانسه است
که فعلاً از هم تلاشی گردیده و سنگهای کاخ عظیم تمدن آن بسرعت فرو میریزد ولی
با اینهمه روزی در زیر خرابه های آن شالده ای را که دو هزار سال تاریخ مشعشع
بوجود آورده و همچون فولاد آب دیده محکم ساخته است دست نخورده باز
خواهد یافت.

اتفاقاً فرانسه پر آشوب در انتظار او بود و اغتشاش اوضاع راه پیشرفت
وی را هموارتر میگرد و بانووغ خداداد و عقل سرشار خویش اطمینان داشت
که شاهد پیروزی را زود به آغوش خواهد کشید.

بدین طریق دست تقدیر معمار پرشور و ناشکیمیای ما را در کار گاه بی نظیری
قرار داد که دستخوش هر چه و مرج غریبی بود که مصالح پراکنده و ویرانه های
غم انگیز همه جای آنرا فرا گرفته بود و همه چیز را می بایست کاملاً خراب کرد و
از نو بنیاد گذارد.